

# نقد و بررسی برخی از ابهام‌های جلد اول کتاب تاریخ جهانگشای جوینی

جمال انصاری جابری

| ۲۰۷-۲۳۰ |

Critique and Analysis of Some Ambiguities in the First Volume of the Book «Tārikh-e Jahān-Gushāy-e Juveinī»

Jamal Ansari Jaberī

**Abstract:** One of the most valuable classical Persian prose texts, both historically and literarily, is the world history book «Tārikh-e Jahān-Gushā» by 'Aṭā-Malik Juveinī. So far, only scholars such as Ahmad Khatami, Shahrokh Mousavian, Habibollah Abbasi, and Iraj Mehreki have written three complete explanations on the first volume of this work, attempting to unravel the semantic ambiguities and complexities in its text. However, upon careful reading of the contents of this book, we observe that some expressions have not been properly explained and interpreted as deserved and necessary, and some of the respected commentators' opinions are incompatible with the text's structure. Furthermore, as one of the prose texts taught in the field of Persian language and literature in postgraduate studies is the book «Tārikh-e Jahān-Gushāy-e Juveinī», efforts have been made to reinterpret and clarify the correct meaning of the expressions in this book, relying on both textual and non-textual evidence and other relevant sources. Therefore, in this article, the writer's efforts and findings for the enlightenment of students and enthusiasts of Persian literary texts have been presented.

**Keywords:** Juveinī, World History, Explanation, Critique and Analysis.

چکیده: یکی از ارزشمندترین متون نثر کلاسیک فارسی که هم از نظر تاریخی و هم از نظر ادبی بسیار درخور توجه است، تاریخ جهانگشا اثر عظاملک جوینی است. از آنجاکه تاکنون فقط استادان احمد خاتمی، شاهرخ موسویان، حبیب‌الله عباسی و ایرج مهرکی سه شرح کامل بر جلد اول این اثر نوشته‌اند و کوشیده‌اند از فروبستگی‌ها و ابهام‌های معنایی موجود در متن آن گره‌گشایی بکنند، پس از خوانش دقیق مطالب این کتاب مشاهده می‌کنیم برخی از عبارات آن، آنچنان‌که سزاوار و لازم است، ب‌درستی شرح و معنا نشده است و پاره‌ای از نظرات شارحان محترم، با افتار متن ناهمخوان است. همچنین از آنجاکه یکی از متون نثری که در دوره تحصیلات تکمیلی رشته زبان و ادبیات فارسی تدریس می‌شود، همین کتاب تاریخ جهانگشای جوینی است، با هدف شرح و تبیین معنای صحیح عبارات‌های این کتاب، با تکیه بر فراین درون‌متنی و برون‌متنی و دیگر منابع مرتبط تلاش شده است برخی از عبارات آن بازبینی شود و معنای صحیح‌تری برای آن ارائه گردد. بنابراین در این نوشتار حاصل تلاش و یافته‌های نگارنده برای آگاهی دانشجویان و علاقمندان به متون ادبی زبان فارسی ارائه شده است.

کلیدواژه‌ها: جوینی، تاریخ جهانگشا، شرح، نقد و بررسی.



## مقدمه

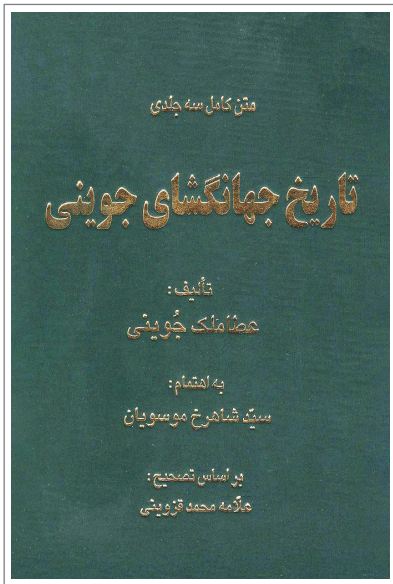
حمله ویران‌کننده مغول به ایران در سده هفتم، یکی از دهشتناک‌ترین و تاریک‌ترین ادوار ایران شهر بوده است که ابعاد مختلف تبعات این یورش برکسی پوشیده نیست. یکی از مهم‌ترین و قابل اعتمادترین مراجع دسته اول درباره حوادث این دوران سیاه، تاریخ جهانگشای جوینی اثر سترگ عطاملک جوینی است.

عطاملک جوینی که خود در دربار مغولان خدمت کرده بود. با توجه به دیدن تمام فجایعی که توسط همین قوم تازه به دوران رسیده بر سر مردم ایران زمین نازل شد، دست به نگارش کتابی زد که هنوز پس از قرن‌ها تمامی جوینی‌شناسان و تاریخ‌دانان هم بر این جرئت و جسارت مثال‌زدنی جوینی در بیان واقعیت‌های تاریخی اذعان دارند. بی‌تردید ارزش این جرئت و جسارت را زمانی بهتر می‌توان درک کرد که بدانیم جوینی در رکاب مغولان بوده و کار او بسیار خطیر بوده است؛ بنابراین همین مستند بودن مطالب این کتاب، یکی از ویژگی‌های منحصر به فرد آن است. بر این اساس خواندن این کتاب مستطاب بر تمام کسانی که خواهان آشنایی با فرهنگ و تمدن قرن هفتم و همچنین دنبال کردن وقایع تاریخی و درد آور مغول هستند، لازم و ضروری است. در این برای میان دانشجویان رشته‌های ادبیات و تاریخ که هر دو رشته در حوزه این کتاب مکمل هم هستند و این کتاب را منبع درسی برای مقطع کارشناسی ارشد مطالعه می‌کنند، این ضرورت مطالعه و فهم مطالب دوچندان است.

از آنجاکه تاریخ جهانگشای جوینی از نظر ادبی نیز بسیار قابل توجه است و یکی از مواریت با ارزش نثر کهن و مصنوع فارسی است، در دوره‌های تحصیلات تکمیلی، یکی از درس‌های ثابت و اصلی دانشجویان رشته زبان و ادبیات فارسی است. بنا بر اهمیت این کتاب، استادان احمد خاتمی و شاهرخ موسویان بر اساس نسخه مصحح علامه قزوینی، شرحی کامل از مجلد اول این اثر ارائه کرده‌اند؛ همچنین حبیب‌الله عباسی و ایرج مهرکی نیز این اثر را بر اساس نسخه‌ای دیگر و نزدیک به نسخه علامه قزوینی تصحیح و شرح نموده‌اند و هر چهار شارح کوشیده‌اند گره از فرو بستگی‌های این اثر بگشایند. در این جستار، مطالب و توضیحات مشترک هر سه شرح یاد شده در خصوص جلد اول این اثر مقایسه می‌شود و بر اساس قراین درون‌متنی و برون‌متنی و دیگر منابع مرتبط کوشش می‌شود برخی از کاستی‌های موجود در شرح تاریخ جهانگشای تبیین گردد. گفتنی است همه ارجاع‌های بخش اول این جستار، از نسخه مصحح علامه قزوینی به شرح و کوشش شاهرخ موسویان است.

## پیشینه پژوهش

تاریخ جهانگشای جوینی (۱۳۸۵)، تصحیح علامه محمد قزوینی، تهران: دنیای کتاب.



\_\_\_\_\_ (۱۳۸۰)، شرح و توضیح سیداحمد خاتمی، تهران: پایا.

\_\_\_\_\_ (۱۳۸۵)، شرح و توضیح سیدشاهرخ موسویان، تهران: داستان.

\_\_\_\_\_ (۱۳۹۱)، مقدمه، تصحیح و تعلیقات حبیب‌الله عباسی و ایرج مهرکی، تهران:

زوّار.

\_\_\_\_\_ (۱۳۶۲)، تحریری نواز کتاب تاریخ جهانگشای جوینی، به همت منصور ثروت،

تهران: امیرکبیر.

درباره نقد شروع نوشته شده بر تاریخ جهانگشامقاله‌های ذیل نوشته شده است.

مقاله‌هایی که درباره کتاب تاریخ جهانگشای جوینی تصحیح علامه قزوینی نوشته شده است:

اولین مقاله، توسط سعید واعظ و با نام «پژوهشی در ابیات عربی تاریخ جهانگشا» نوشته شده است (۱۳۸۳: ۱-۴۸).

دومین مقاله، توسط خیرالله محمودی و با نام «تأملی در چند واژه مبهم تاریخ جهانگشا» نوشته شده است (۱۳۸۴: ۱۴۵-۱۵۱).

مقاله‌هایی که در خصوص شرح دکتر خاتمی نوشته شده است:

محمود شکیب مقاله «نقد کتاب شرح مشکلات تاریخ جهانگشای جوینی» را نگاشته است

(۱۳۷۳: ۵۲-۵۶).

علیرضا ذکاوتی قراگزلو مقاله‌ای با عنوان «شرح مشکلات تاریخ جهانگشای جوینی» نوشته است (۱۳۷۴: ۹-۴۰).

رضا انزابی نژاد نوشتاری با نام «نقدی بر کتاب شرح مشکلات تاریخ جهانگشای جوینی» به نگارش درآورده است (۱۳۷۶: ۱۵۰-۱۵۸).

سیدمحمد دشتی نیز نوشتاری با عنوان «نقدی بر شرح مشکلات تاریخ جهانگشای جوینی» نوشته است (۱۳۷۷: ۳۱-۳۳).

مقاله‌هایی که در خصوص شرح موسویان نوشته شده است:

مجید منصوری نوشتاری با عنوان «نقد و بررسی تاریخ جهانگشای جوینی شرح موسویان» نگاشته است (۱۳۸۷: ۴۶-۵۲).

کمال راموز نیز در نوشتار «نقدی بر شرح کتاب تاریخ جهانگشای جوینی» این کتاب را نقد کرده است (۱۳۹۲: ۱-۹).

مقاله‌هایی که درباره شرح عباسی و مهرکی نوشته شده است:

یحیی کاردگرد «نقدی بر تعلیقات تاریخ جهانگشا» به نقد این کتاب پرداخته است (۱۳۸۶: ۱۶۵-۱۹۰).

در این جستار نکته‌هایی جز آنچه در مقالات فوق آمده است، نقد و بررسی خواهد شد.

## ۱. نقد و بررسی

۱-۱. «خاصه اکنون که عهد دولت پادشاه مُنگوفا آن است واروغ و اولاد و احفاد و اشیاع و خیل و حیل ایشان خود چندان اند که به زیور عزّ دین آراسته و پیراسته شده‌اند که در عدّ و حصر نیاید» (جوینی، ۱۳۸۵: ج ۱: ص ۱۱).

مرحوم قزوینی در خصوص واژه «حیل» اظهار تعجب کرده‌اند و در برابر آن علامت سؤال گذاشته‌اند؛ ولی در ادامه در نسخه بدل (ب) واژه «جیل» را پیشنهاد کرده‌اند (همان، ج ۱، ص ۱۱) که تصحیح درستی است.

موسویان که تاریخ جهانگشارا بر اساس نسخه مصحح علامه قزوینی شرح کرده است، واژه «حیل» را معنا نمی‌کند؛ ولی «حیل» را به نقل از لغت‌نامه «توانایی» در نظر گرفته است (جوینی، ۱۳۸۵: ج ۱، ص ۱۱۹).

خاتمی «حیل» را به نقل از لغت‌نامه «سواران و گروه اسبان» معنا کرده است و «جیل» را چونان

قزوینی ضبط اصح دانسته است و آن را «گروه سواران» تلقی کرده‌اند (جوینی، ۱۳۸۷: ص ۱۹۰). عباسی و مهرکی نیز مانند خاتمی واژه «خیل» را گروه اسبان و مجازاً سواران و سربازان معنا کرده‌اند و واژه «خیل» را به درستی به «جیل» تصحیح و آن را «گروه شتران و مجازاً سواران و سربازان» معنا کرده‌اند (جوینی، ۱۳۹۱: ج ۱، ص ۲۴۰).

برخلاف دیدگاه موسویان، لغت «خیل» به معنای توانایی در عبارت یادشده معنای محصلی ندارد و شکل منقح‌تر آن «جیل» است؛ اما برخلاف دیدگاه عباسی و مهرکی که خیل را گروه اسبان تلقی کرده‌اند، باید یادآور شد ادامهٔ متن «به زیور عَزَدین آراسته و پیراسته شده‌اند»، با این تعبیر ناهمساز است و طبعاً دین را با اسب پیوندی نیست. عباسی و مهرکی هم که خیل و جیل را گروه اسب و شتر و مجازاً سواران و سربازان تلقی کرده‌اند، اگرچه تعبیرشان نادرست نیست؛ اما باید یادآور شد که مجازی در کار نیست و خیل به معنای «لشکریان، سپاهان و گروه مردم» به کار رفته است (لغت‌نامه) و این معنا در گسترهٔ ادبیات کلاسیک، معنایی متکرر است:  
درورقه و گلشاه آمده است:

تهی گشت از آن خیل جای نبرد      نیارست کس کسرت کس را ی نبرد  
(عیوقی، ۱۳۴۳، ص ۶۴).

نیز همان‌جا آمده است:

از آن پس که تقدیم کردش بسی      ندید اندر آن خیل چون او کس  
(همان: ص ۵۸).

نیز در دیوان کسایی آمده است:

صفین و بدر و خندق، حجت گرفته با حق      خیل یزید احمق، یک‌یک به خوئش کوشا  
(کسایی مروزی، ۱۳۸۱: ص ۷۱).

نیز در دیوان منوچهری (بخش مسمطات) آمده است:

بامدادی که زمین بوسه دهندش پسران      چهل‌واند ملک بینی با خیل و سپاه  
(منوچهری، ۱۳۳۸، ص ۱۹۱).

نیز در دیوان قطران تبریزی (بخش مسمطات) آمده است:

تا ماه مرا رفتن با خیل و سپاه است      هر روز مرا دل بَره و دیده پراه است  
(قطران تبریزی، ۱۳۶۲: ص ۴۶۱).

همچنین گفتنی است لغت «جیل» نیز بی‌هیچ مجازی به معنای «ملت، شعب، امت، قوم، طایفه» است (لغت‌نامه).

بنابراین با توجه به ادامه متن، مراد جوینی از معنای دو ترکیب «خیل و جیل» همانا «سپاهیان و پیروان» پادشاه مَنگوقاآن است که همه به عز دینداری آراسته شده‌اند.

۱-۲. «و معجزه‌ای از این قوی تر تواند بود که بعد ششصد و اند سال تحقیق حدیث رُویت لی الارض فاریتُ مُشَارِقَهَا وَمَقَارِبَهَا وَسَيَبْلُغُ مَلِكُ أُمَّتِي مَا رُوي لِي مِنْهَا در ضمن خروج لشکر بیگانه میسر شود؟» (جوینی، ۱۳۸۵: ج ۱، ص ۱۱۶).

در سکوت عباسی و مهرکی، موسویان در توضیح معنایی اصطلاح «خروج» چنین نوشته است: معنی جمله: چه معجزه‌ای بالاتر از اینکه بعد از ششصد و چند سال حدیث رُویت ... در پرتو قیام یک قوم مسلمان (مثل مغول) محقق شد (همان: ص ۱۱۶).

خاتمی در خصوص معنای اصطلاح «خروج» چنین نوشته است: خروج: برخاستن بردشمنی فرمانروایان. قیام کردن (جوینی، ۱۳۸۷: ص ۱۸۶).

با توجه به بیان اصطلاح «لشکر بیگانه» توسط جوینی، به نظر می‌رسد هیچ‌کدام از شارحان نتوانسته‌اند به درستی اصطلاح «خروج» را بر اساس عقده‌گشایی‌ها و کینه‌ها و مگوهای دورنی جوینی معنا کنند؛ بنابراین با توجه به مطالب بیان شده به این نتیجه می‌رسیم که معنای صحیح کلمه «خروج» در متن یاد شده، «قیامت برپا کردن لشکر بیگانه و یاغی‌گری و طغیان و سرکشی حکومت بیگانه و به جنگ و خلاف برخاستن و شورش برپا کردن حکومت بیگانه» می‌باشد نه قیام کردن و این معناها در لغت‌نامه نیز ثبت شده است (لغت‌نامه).

۱-۳. «و چون دور ششصد و اند رسید از مبعث او با کافه خلائق کثرت مال و فسحت آمال سبب طغیان و اختزال شد» (جوینی، ۱۳۸۵: ج ۱، ص ۱۲۱).

موسویان در خصوص معنای کلمه «اختزال» نوشته است: نابودی (همان، ص ۱۲۱).

خاتمی درباره معنای کلمه «اختزال» نوشته است: خیانت کردن (جوینی، ۱۳۸۷: ص ۱۹۳).

عباسی و مهرکی هم درباره معنای واژه «اختزال» می‌نویسد: نابودی، از میان رفتن (جوینی، ۱۳۹۱: ج ۱، ص ۲۴۳).

به سه دلیل به این نتیجه می‌رسیم که واژه «اختزال» باید هم معنای واژه «طغیان» باشد و به اصطلاح هم ردیف معنایی آن و در ادامه کامل‌کننده معنا و مفهوم آن است.

دلیل اول اینکه در فرهنگ دهخدا و در توضیح معنای کلمه «اختزال» چنین معنایی نیز آمده

است: «استبداد به رأی و شهوت رانی و هواپرستی» (لغت‌نامه).

دلیل دوم اینکه همان‌طور که در متن مشاهده می‌کنیم، روند طبیعی جمله بر این سیاق استوار است که همین کثرت مال و گسترده‌گی آرزوهای نفسانی مردم «اختزال» بود که باعث طغیان و سرکشی و استبداد مردم شد و هنوز جوینی هیچ حرف و سخنی از عقوبت و نابودی مردم به دلیل همین طغیان و اختزال به میان نیاورده است و در متن یادشده در پی توصیف چگونگی بطرو ناسپاسی و کثرت آرزوهای نفسانی مردم و ... است.

دلیل سوم اینکه جوینی پس از توصیف مشبع از این ناسپاسی‌ها و در ادامه و در سه سطر دیگر، به صراحت به عقوبت شدن مردم اشاره کرده است. آنجا که می‌گوید: «خواست حق - تقدست اسمائ - آن بود که آن جماعت از خواب غفلت متقیظ شوند .... یک کس را آماده کند و نهاد او را حقیبیه انواع تسلط و اقتحام و شطط و انتقام گرداند ...» (جوینی، ۱۳۸۵: ج ۱، ص ۱۲۱).

بنابراین با توجه به مطالب بیان شده به این نتیجه می‌رسیم که معنای واژه «اختزال» در متن «طغیان و اختزال» به معنای «طغیان و سرکشی و خودکامگی و هواپرستی» است نه طغیان و نابودی.

۴-۱. «در رسم مغول اعتبار فرزندان یک پدری به نسبت مادران باشد» (همان: ص ۱۳۹).

در میان سکوت خاتمی و عباسی و مهرکی، موسویان در توضیح واژه مورد نظر، صامت «ی» در کلمه «یک پدری» را «ی» نکره دانسته است (همان: ص ۱۳۹).

شاید خاتمی و عباسی و مهرکی از کیفیت خوانش متن یادشده با خبر بوده‌اند؛ ولی مشخص است که استنباط موسویان ناصحیح است؛ زیرا همان‌طور که خود جوینی اشاره کرده است، ارزش فرزندی که از زنان متعددی باشند و تمام آن زنان تحت ولایت یک پدر باشند، به نسبت همسری که از بقیه همسران مسن تر باشد، سنجیده می‌شود. پس نتیجه می‌گیریم صامت «ی» در «یک پدری» نکره نیست و «ی» وحدت است و معنای متن باید به این ترتیب خوانده شود: فرزندی از مادران متعدد که همگی از یک پدر باشند.

۵-۱. «منکسار نوین تفحص احوال آغاز نهاد و به سبب انکار آیدی قوت، کار عقوبت و مطالبه به پای می‌داشتند» (همان: ص ۱۴۶).

در میان سکوت خاتمی، قزوینی در توضیح عبارت «کار عقوبت و مطالبه به پای می‌داشتند»، نوشته است: به تأخیر می‌انداختند (جوینی، ۱۳۸۵: ج ۱، ص ۳۷)؛ موسویان نیز همین معنای اراده شده توسط مرحوم قزوینی را آورده است (جوینی، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۱۴۶).

عباسی و مهرکی ترکیب «به پای داشتن» را این چنین معنا کرده‌اند: «به اجرا درآوردن، اجرا کردن،



عمل کردن به (جوینی، ۱۳۹۱: ج ۱، ص ۲۷۴).

در نقد توضیحات مرحوم قزوینی و به تبع ایشان موسویان، باید یادآور شد از معنای ارائه شده به وسیله آنها، چنین استنباط می‌شود که زمان شکنجه را به تأخیر می‌انداختند و این درست عکس معنایی است که جوینی از بیان این اصطلاح اراده کرده است؛ زیرا جوینی از متن یاد شده، این معنا را اراده کرده است که بگوید چون ایدی قوت اعتراف نمی‌کرد، شکنجه‌گران زمان اتمام شکنجه ایدی قوت را به تأخیر می‌انداختند تا او را به اعتراف وادارند؛ به عبارت دیگر شکنجه را ادامه می‌دادند تا بلکه ایدی قوت به حرف آید.

در نقد توضیحات عباسی و مهرکی که که برپای داشتن را آغاز کردن معنا کرده‌اند، باید یادآور شد منکسار نوین و بازجویان کار شکنجه ایدی قوت را از پیش آغاز کرده بودند و چون ایدی قوت اعتراف نمی‌کرد، شکنجه‌گران شکنجه ایدی قوت را ادامه می‌دادند.

۶-۱. در جریان پیمانی که کوچک با سلطان [محمد خوارزمشاه] برای حمله به کورخان می‌بندند؛ جوینی داستان را این‌گونه ادامه می‌دهد: «اگر سلطان به قهر و دفع سبقت یابد از مملکت او تا المالیغ و کاشغر سلطان را مسلم باشد و اگر کوچک پیش تر دست برد و قراختای از دست بردار از مملکت او تا آب فناکت کوچک را باشد» (جوینی، ۱۳۸۵: ج ۱، ص ۱۵۵).

در میان سکوت خاتمی و عباسی و مهرکی، موسویان در پاورقی و در توضیحات مرجع ضمیر «او» را «سلطان محمد» دانسته است (همان: ص ۱۵۵).

تعبیر موسویان نادرست است؛ زیرا ضمیر «او» مربوط به کورخان است، نه سلطان محمد؛ چرا که کوچک در حال قرار گذاشتن با سلطان محمد خوارزمشاه درباره تقسیم قلمرو کورخان بعد از فتح شدن قلمرو اوست و قرار آنها بر این است که اگر سلطان محمد زودتر بجنبد و بتواند کورخان را نابود کند، از مملکت او (یعنی مملکت کورخان قراختایی) تا شهرهای المالیغ و کاشغر که تحت سیطره سلطان محمد بودند، برای سلطان محمد باشد و اگر کوچک زودتر بجنبد و کورخان را نابود کند، از مملکت او (یعنی کورخان قراختایی) تا رودخانه فناکت جزو قلمرو کوچک به حساب آید.

۷-۱. «به ترک خویش بگو تا به گوی یاررسی

که کارهای اینچنین با خطر توانی کرد» (همان: ص ۱۶۲).

در میان سکوت موسویان و خاتمی، عباسی و مهرکی واژه «باخطر» را در بیت منسوب به ابوالسعید ابوالخیر، «سخت و باارزش» معنا کرده‌اند. (جوینی، ۱۳۹۱: ج ۱، ص ۲۹۳).

شاید موسویان و خاتمی از معنای ترکیب «باخطر» آگاه بوده‌اند که جانب سکوت اختیار کرده‌اند. بدیهی است تعبیر عباسی و مهرکی ناصحیح است و مراد از ترکیب «باخطر» در بیت یاد شده

«خطرپذیری و خطرکردن» است. این مفهوم در گستره ادب کلاسیک نمود دارد. در گلیله و دمنه آمده است:

«از خطر خیزد خطر زیرا که سود ده چهل بر نبندد گر بترسند از خطر بازارگان»  
(منشی، ۱۳۸۵: ص ۶۷).

نیز در قطعات ابن‌یمین آمده است:

«عقل کارآگاه دانست که خطر خیزد خطر وین قضا بر لوح دلها از قلم شد منتقش»  
(ابن‌یمین، ۱۳۴۴: ص ۶۲).

۸-۱. «... عاقبت ارباب اترار را چون کار به اضطرار رسید، قراجا از غایر در ایل شدن و شهر بدان جماعت سپردن استنطاق می‌کرد. غایر چون دانست که ماده این آشوب‌ها اوست و به هیچ وجه ابقا را از آن جانب تصوّر نمی‌توانست کرد و هیچ کناری نمی‌دانست که از میان بیرون جَهد، جَهد و جدّ بی‌حدّ می‌نمود و مصالحت را مصلحت کار نمی‌دانست و به این رضای داد» (جوینی، ۱۳۸۵: ج ۱، ص ۱۷۲).

عباسی و مهرکی فقط به معرفی کردن نام «قراجه» بسنده کرده‌اند و هیچ توضیح دیگری ارائه نکرده‌اند (جوینی، ۱۳۹۱: ج ۱، ص ۳۰۰).

خاتمی نیز تنها «قراجه» به معنای حاجب خاص و فردی از ارکان دولت محمد خوارزمشاه در اترار، «استنطاق» به معنای بازپرسی و سخن از کسی کشیدن و «ابقا» به معنای زنده ماندن و باقی گذاشتن و ترحم کردن را توضیح داده است (جوینی، ۱۳۸۷: ص ۲۵۹).

موسویان ضمن آنکه استنطاق را نظرخواهی و در اینجا به تسامح پیشنهاد دادن معنای کند، معتقد است مرجع ضمیر «او» در متن، قراجا است؛ از این رو در خصوص معنای متن «و به هیچ وجه ابقا را از آن جانب تصوّر نمی‌توانست کرد» چنین گفته است: «یعنی نمی‌توانست به زنده ماندن از طرف قراجا مطمئن باشد، امکان کشته شدن از طرف قراجا بود» (جوینی، ۱۳۸۵: ج ۱، ص ۱۷۲) که تعبیری نادرست و ناهمخوان با بافتار متن است.

در تشریح عبارت مورد بحث، گفتنی است غایرخان بود که با کشتن بازرگانان و غارت اموال آنها مسبب حمله مغولان به ایران و برپاشدن این آشوب و فتنه شده بود؛ بنابراین قراجا یا همان «قراجه خاص حاجب» همان کسی است که سلطان او را با ده هزار نفر برای کمک به غایرخان و حفاظت از شهر اترار فرستاده بود.

براین اساس بی‌تردید «قراجه» نمی‌توانست باعث «ماده این آشوب‌ها» باشد؛ در حالی که فتنه

به پاکردن غایرخان نیک آشکار است: «و مردان و فیلان بردروازه‌ها تعیین کرد. (در این میان غایرخان) به خویشتن بر باره آمد، نظاره‌کنان و از کردار نااندیشیده پشت دست به دندان کنان» (همان: ص ۱۷۲).

با توجه به مطالب یادشده، روشن است که برخلاف دیدگاه موسویان، هم مرجع «او»، خود غایرخان است و هم مرجع «آن جانب» مغولان؛ چراکه غایرخان با کشتن بازگانان «ماده آشوب‌ها» شده بود و به هیچ وجه نمی‌توانست متصور زنده ماندن خود از جانب مغولان باشد و می‌دانست که اگر به دست آنها بیفتد، حتماً کشته می‌شود و چون هیچ راه فراری نمی‌یافت، «جهد و جدّ بی حدّ می‌نمود و مصالحت را مصلحت کار نمی‌دانست و به این رضا نمی‌داد».

۹-۱. «و سبب عفونت هوا اکثر چشم رنجور شدند و قوت لشکر ساقط گشت» (همان: ص ۲۱۴). در میان سکوت عباسی و مهرکی و خاتمی، موسویان در توضیحات خود واژه «عفونت» را بدبویی معنا کرده است که به نظر نمی‌رسد این توضیح خواننده را اقتناع کند (همان: ص ۲۱۴).

در نقد توضیحات موسویان ذکر این نکته بایسته است که بدانیم جوینی از این اصطلاح مکرر در دیگر قسمت‌های کتاب جهانگشا استفاده کرده است؛ برای مثال در نحوهٔ مریض شدن چنگیز در مجلد اول و پس از تصرف شهر تنگوت چنین می‌گوید: «و بعد ما که آن ناحیت از شر دشمنان پاک کرد و تمامت مخلص و مسلم گشت به وقت انصراف مرضی که از عفونت آن هوا تولّد کرده بود زیادت شد» (همان: ص ۲۲۴).

بنابراین به نظر می‌رسد با توجه به این استشهاد بیان شده از تاریخ جهانگشا اگر در ترکیب «عفونت هوا» که در متن یادشده آمده است، معنای «بدی و ناسازگاری هوا» را در نظر بگیریم، بهتر و صحیح‌تر است؛ زیرا جوینی به صراحت در دو سطر بعد گفته است بدی هوا (ناسازگار بودن هوا) باعث رنجور شدن چشم و ساقط گشتن قوت لشکر چنگیز شده بود نه صرف بویناک بودن آن. جوینی در این باره چنین می‌گوید: «و سازگاری علوفه از پاک کردن برنج و غیر آن تمامت اسیران می‌کردند و هوا موافق مزاج ایشان بود» (همان: ص ۲۱۴). در اینجا این پرسش پیش می‌آید که اگر کلمه «عفونت» را در متن یادشده به معنای «بدبویی و تعفن» بگیریم، پس چگونه هوا موافق مزاج اسیران هندی بود؟!

۱۰-۱. «تا چون روزگار به لباس ختاییان مشرک سیاه‌گلیم شد، مشعل‌ها افروختند و مشغله‌ها برکشیدند تا تمامت باره را باره برابر کردند و از جوانب، پیاده و سوار را راه‌گذر» (جوینی، ۱۳۸۵: ج ۱، ص ۲۰۱).

موسویان، خاتمی، عباسی و مهرکی همانند هم و به ترتیب واژه «مشغله‌ها» را «شورو غوغا»

معنا کرده‌اند و معنای فعل «برکشیدن» را «برپا کردن» دانسته‌اند (همان: ص ۲۰۱؛ جوینی، ۱۳۸۷: ص ۲۹۷؛ جوینی، ۱۳۹۱: ج ۱، ص ۳۲۴).

از آنجاکه با شور و سرور صدای برپا کردن نمی‌توان به خراب کردن دیوار پرداخت، این تعبیر معنایی شارحان چندان درخور نیست. یکی دیگر از معنای واژه «مشغله» همانا «کار و بار» است. چنان‌که در کشف‌المحجوب و در خصوص کیفیت پرداخت زکات آمده است: «از هر بیست دینار نیم دینار به مذهب تو، اما به مذهب من هیچ چیز ملک نباید کرد تا از مشغله زکات رسته باشی» (هجویری، ۱۳۸۹: ص ۴۶). در لغت‌نامه یکی دیگر از معنای فعل «برکشیدن»، همانا «ممتد ساختن، ممتد کردن، ادامه دادن» بیان شده است (لغت‌نامه).

بر این اساس با این استنباط، معنای صحیح عبارت «مشعل‌ها افروختند و مشغله‌ها برکشیدند» تا تمامت باره را باره برابر کردند» چنین تواند بود که: مغولان پس از فرارسیدن شب، مشعل‌های خود را - طبیعتاً برای دید بهتر داشتن - روشن کردند و سپس کارها و اقدامات خود را (انواع فنون کارها و اقدامات برای خراب کردن دیوار و حصار دور سمرقند) ادامه دادند «مشغله‌ها برکشیدند» تا بالاخره توانستند تمامی دیوار و حصار دور سمرقند را خراب و با خاک راه برابر کنند.

در پایان این مبحث این نکته نیز گفتنی است که خاتمی، عبارت «تمامت باره را باره برابر کردند و از جوانب پیاده و سوار راه‌گذر» را چنین معنا کرده است: «پیاده و سوار را کشتند و برابر راه‌گذر کردند؛ یعنی بر زمین انداختند» (جوینی، ۱۳۸۷: ص ۲۹۷).

تعبیر معنایی خاتمی درست نمی‌نماید؛ زیرا گویا مراد این است که مغولان طوری تمامی دیوار و باره دژ سمرقند را فرو ریختند و با خاک یکسان کردند که پیاده و سوار می‌توانستند بی هیچ مانعی به راحتی بگذرند؛ از این رو با این تعبیر، فعل «کردند» در فرجام جمله به قرینه لفظی حذف شده است: «و از جوانب پیاده و سوار راه‌گذر کردند»، یعنی برایشان راه عبور درست کردند.

۱۱-۱. «از بیرون نیز اوزار جنگ‌های ترشد و بحر حرب مایح ترگشت و نکبای فتنه بر زمین و زمانه انگیخته ترشد» (جوینی، ۱۳۸۵: ج ۱، ص ۲۰۷).

موسویان درباره معنای واژه «اوزار» نوشته است: اوزار: افزار و آلت. در عربی جمع وزراست به معنی سلاح و ساز (منتهی الادب؛ همان: ص ۲۰۷).

خاتمی هم درباره معنای کلمه «اوزار» چنین گفته است: اوزار: ج وزن: سلاح و بارهای سنگین، آلات جنگی (جوینی، ۱۳۸۷: ص ۳۰۶).

عباسی و مهرکی نیز از واژه «اوزار» چنین معنای شگرف و نادر خوری ارائه داده‌اند: آنچه در دیگ می‌ریزند، چاشنی‌ها، نوابل، در اینجا مجازاً خود دیگران (جوینی، ۱۳۹۱: ج ۱، ص ۳۲۹).

اما با توجه به اینکه یکی از معانی واژه «اوزار» در لغت‌نامه، «بادبان کشتی» است و این معنا تناسبی تام با دیگر واژه‌های متن («هایج» و «بحر» و «مایج» و «نکبا») دارد، به نظر می‌رسد همین معنا درست‌تر باشد و مراد از متن «اوزار جنگ هایج ترشد = هایج ترشدن بادبان کشتی جنگ» همانا شدت گرفتن جنگ است.

۱۲-۱. «و طایفه‌ای را به شحنگی آنجا معین کرد و از حشر بعضی با خود به جانب خراسان برد و بعضی را با پسران به جوانب خوارزم فرستاد. و بعد از آن به چند نوبت متواتر حشر طلب می‌داشتند و از حشر زیادت کسی خلاصی نیافت و بدین سبب خرابی کلی راه یافت» (جوینی، ۱۳۸۵: ج ۱، ص ۲۰۲).

در میان سکوت خاتمی و عباسی و مهرکی، موسویان درباره معنای متن یادشده چنین نوشته است: یعنی کسان زیادی از نیروهای چریکی زنده نماندند (همان: ص ۲۰۲).

این توضیحات درباره معنای کلمه «حشر» ناصحیح و نیازمند گره‌گشایی معنایی است. در نقد توضیحات موسویان باید بیان کنیم اگر بخواهیم معنای کلمه «حشر» را سپاهیان چریک و نامنظم بدانیم، بی‌شک اهالی اسیرشده اترار که از طرف مغولان به عنوان سپاه چریک و نامنظم - که مستقیم تحت نظارت کسی نبودند - انتخاب شده بودند و در مناطق مختلف، به صورت پراکنده رها می‌شدند تا در صورت مشاهده دشمن مغولان - که طبیعتاً هموطنان خود بودند - با آنان بجنگند، با یادآوری صحنه‌های کشتار پدر، مادر، اقوام و هموطنان خود توسط همین مغولان، هرگز برای حمایت از آنان دست به شمشیر نمی‌بردند و با هموطنان خود نمی‌جنگیدند و با توجه به آزادی عملی که در سپاهیان چریک بوده است، فرار از دست مغولان را برقرار ترجیح می‌دادند؛ بنابراین باید این واژه در بردارنده معنا و مفهوم دیگری باشد تا بتواند بار معنایی جمله مورد نظر را به صورت صحیح کامل کند. جوینی در مجلد اول و در بیان چگونگی تسخیر شهر خجند چنین می‌نویسد: «چون لشکر بدانجا رسید بر فور تمکن از حصار دست‌نداد؛ چون تیرو منجنیق آنجا نمی‌رسید، جوانان خجند را به حشر آنجا راندند و از جانب اترار و بخارا و سمرقند و قصبه‌ها و دیه‌های دیگر که مستخلص شده بود مدد می‌آوردند تا پنجاه هزار مرد حشری و بیست هزار مرد مغول آنجا جمع گشت. تمامت را دهه و صده کردند. آنچه تازیک بودند، بر سر هر دهه مغولی نامزد گشت تا پیاده از کوه به سه فرسنگی سنگ نقل می‌کردند و مغولان سواره در جیحون می‌ریختند» (همان: ص ۱۸۷).

بنابراین چون جوینی خود در کتاب جهانگشا کلمه «حشر» را معنا کرده است، نیازی به مراجعه به فرهنگ‌ها یا دیگر کتب نیست و همان‌طور که مشاهده کردیم، خواست جوینی از معنای کلمه «حشر»، نیروی کارمجانی و در پاره‌ای موارد، نوعی سپر انسانی برای تسخیر شهرها و قلعه‌های

جدید است نه سپاه نامنظم و چریک.

با توجه به مطالب بیان شده درباره معنای کلمه «حشر»، این نتیجه به دست می‌آید که معنای متن «داشتند و از حشر زیادت کسی خلاصی نیافت» چنین است: از مردانی که به عنوان سپر انسانی مورد استفاده قرار می‌گرفتند، «حشر» تعداد زیادی زنده نماندند (یعنی بیشترشان کشته شدند).

۱۳-۱. «و به استحضار پسر بزرگ تر توشی ایلچی فرستاد تا او نیز از دشت قبیچاق روان شود. و صیدی که بیشتر آن گورخر بود براند و جغتای و اوکتای به تماشای صید قوقو به قراگول آمدند و آن زمستان به تماشای صید مشغول بودند» (همان: ص ۲۱۶).

موسویان در توضیح «قوقو» گفته است: «معنی این کلمه در فرهنگ‌ها یافت نشد. احتمالاً تصحیف کلمه «قوقی» است به معنی سگ آبی» (همان: ص ۲۱۶).

خاتمی نیز به نوعی دیدگاه موسویان را تکرار کرده است: «بامراجعه به فرهنگ‌های موجود معلوم نشد این کدام حیوان است. احتمال می‌رود شکل دگرگون شده قوقی باشد که اکثر فرهنگ‌ها به معنی سگ آبی ضبط کرده‌اند و با فراگل که این حیوان را در کنار آن شکار می‌کنند، مناسبت دارد. در اقرب الموارد قرققق آمده که نام پرنده‌ای است (جوینی، ۱۳۸۷: ص ۳۱۹).

عباسی و مهرکی درباره معنای این کلمه گفته‌اند: «قوقو: ظاهراً باید نام پرنده‌ای باشد. تنها در اقرب الموارد از پرنده‌ای به نام قرققق یاد شده است که نزدیک به این کلمه است» (جوینی، ۱۳۹۱: ج ۱، ص ۳۳۶).

خیرالله محمودی در مقاله‌ای درباره واژه مورد بحث، استنباط کرده است که اگر به جای کلمه «قوقو»، واژه «قرقو» را که مرحوم قزوینی در نسخه بدل ذکر کرده‌اند، جایگزین کلمه مورد نظر بکنیم، بهتر است. در ادامه ایشان معنایی که در لغت‌نامه برای (قرقو) ذکر شده، یعنی قرقی صحیح دانسته‌اند (محمودی، ۱۳۸۴: ص ۱۴۸).

با آنکه دیدگاه شارحان نیز می‌تواند درست باشد، باید یادآور شد بنا بر لغت‌نامه، از آنجاکه واژه «قوقو» کلمه‌ای فارسی و اسم صوت است، باید باغین (غوغو) نوشته شود و غوغو به معنای کیوتر و فاخته است؛ همچنین این کلمه در واژه‌یاب فارسی به آدرس [www.vajehyab.com](http://www.vajehyab.com) آمده است (لغت‌نامه).

۱۴-۱. «ابتدا فرمود تا بعضی را که بنات امرا بودند، جدا کردند و تمامت حاضران را یا سارسانیدند که با ایشان خلوت کنند. و از آن جملت دو دختر چون ماه فروشد. و باقیات صالحات را در پیش اردو صف‌صف بایستانیدند. آنچه لایق اردو بود با حرم فرستادند و قومی به اصحاب فهود و جوارح

دادند و بعضی را به هرکس از ملازمان درگاه و چندی را به خرابات و رسول خانه فرستادند تا خدمت صادر و وارد کنند و آنچه باقی ماندند فرمان شد تا هرکس که حاضر بود از مغول و مسلمان در ربودند» (جوینی، ۱۳۸۵: ج ۱، ص ۲۸۷).

در میان سکوت موسویان و خاتمی، عباسی و مهرکی درباره معنای اصطلاح مورد نظر در تعلیقات گفته‌اند: باقیات صالحات: در اصل یعنی اعمال خیری که ثواب آنها باقی بماند؛ در اینجا مجازاً یعنی دخترهای زیبا که باقی مانده باشند (جوینی، ۱۳۹۱: ج ۱، ص ۳۹۳).

اگرچه توضیحات عباسی و مهرکی ناصحیح نیست؛ ولی باید به این نکته توجه داشت که جوینی در متن یاد شده در حال غبطه خوردن بر وضعیت دختران صالح و پارسایی است که بر اساس سیاست تنبیهی صادر شده، مورد تجاوز قرار گرفتند و خواست او از معنای کلمه «باقیات صالحات»، دختران آفت نرسیده است و آفت نرسیده بودن لزوماً به معنای زیبا بودن نیست.

۱۵-۱. «بایچی ترک پای گرفت و لشکر از زیر پای اینها بیرون آمدند و چون بازان درگله کبوتر افتادند بلک مانند شیران که برمه آهو تاختن آورند روی به آهوگردنان جودز چشمان کبک رفتارن طاووس و شان نهادند و از جوانب حمله‌ها آوردند» (جوینی، ۱۳۸۵: ج ۱، ص ۲۵۳).

در میان سکوت موسویان و خاتمی درباره معنای اصطلاح مورد نظر، عباسی و مهرکی چنین گفته‌اند: طاووس و ش یعنی همانند طاووس در زیبایی و آراستگی. در غیر این صورت شاید طاووس نوعی پارچه بوده که روی آن نقش‌های همانند طاووس داشته است و آن لشکر چنین لباسی داشتند (جوینی، ۱۳۹۱: ج ۱، ص ۳۷۱).

با توجه به زیبایی ترکان خطایی و وصف آنها در متن به شکل «آهوگردنان، جودز چشمان کبک رفتارن»، بدیهی است مراد از «طاووس و شان»، خطاییان زیباروی همچون طاووس است و معنای دوم عباسی و مهرکی نه توجیه بیانی دارد و نه مناسبتی با متن و در قسمت یاد شده اجتهاد معنایی شارحان در خصوص معنای صحیح واژه «طاووس و شان» لازم بوده است.

۱۶-۱. «بعد از رسم این یاساها به اقالیم عالم لشکرها نامزد فرمود و در طرف خراسان و عراق هنوز آتش فتنه و آشوب تسکین نیافته بود و سلطان جلال الدین تک و پویی می‌زد» (جوینی، ۱۳۸۵: ج ۱، ص ۲۵۰).

در میان سکوت معنایی موسویان و خاتمی در خصوص معنای کلمه «رسم»، عباسی و مهرکی در این باره معنای این کلمه را «نوشتن» دانسته‌اند (جوینی، ۱۳۹۱: ص ۳۶۷).

از آنجاکه هیچ پادشاهی خود دست به قلم نمی‌شد و به نوشتن قوانین نمی‌پرداخت و بی‌شک گروه کاتبان و دبیران را برای همین کار به خدمت می‌گرفتند، این کلمه باید در بردارنده معنایی

دیگر باشد تا با بقیه جمله همخوانی معنایی کامل داشته باشد. در لغت‌نامه و در توضیح معنای کلمه «رسم» چنین توضیحی نیز آمده است: وضع کردن (لغت‌نامه).

بنابراین بی‌تردید کلمه «رسم» در جمله «بعد از رسم این یاساها به اقالیم عالم لشکرها نامزد فرمود...» به معنای «وضع کردن قوانین و به اصطلاح صادر کردن قوانین جدید» است نه نوشتن قوانین جدید.

۱۷-۱. «و از آنجا هنگام تابستان در میان کوه‌ها رفتی و از ختای بارگاهی که دیوارهای آن از چوب مشبک ساخته بودند و بالا از جامه‌های مذهب و بر بالای آن پوشش نمد سفید آورده بودند» (جوینی، ۱۳۸۵: ج ۱، ص ۲۸۸).

موسویان و خاتمی درباره معنای متن مورد نظر سکوت کرده‌اند؛ ولی عباسی و مهرکی ابتدا معنای اصطلاح «بالای آن» را «برسقف آن» دانسته‌اند و در معنای متن چنین گفته‌اند: «از ختای خیمه‌ای برای او ساخته بودند که بدنه‌اش از چوب مشبک بود و روی آن پارچه زرباف کشیده بودند و سقف آن را از نمد سپید بود (جوینی، ۱۳۹۱: ج ۱، ص ۳۹۵).

در لغت‌نامه درباره معنای کلمه «بالا» چنین آمده است: به اندازه هر چیزی (لغت‌نامه).

از آنجاکه عباسی و مهرکی یک بار کلمه «بالا» را معنا کرده‌اند و آن را سقف خیمه دانسته‌اند، به نظر می‌رسد کلمه «بر بالای» که برای بار دوم در متن آمده است، باید در بردارنده معنای «به اندازه هر چیزی» باشد؛ از این رو معنای صحیح متن مورد نظر چنین تواند بود: «از ختای خیمه‌ای برای او ساخته بودند و آورده بودند خیمه‌ای که بدنه‌اش از چوب مشبک بود و سقف آن را از پارچه زرباف کشیده و پوشانده بودند و علاوه بر این خیمه، به اندازه و ارتفاع همین خیمه «بالای خیمه» پوشش‌هایی از نمد سفید را نیز آورده بودند.

۱۸-۱. «و قداق در وقت آنکه از رفعت مرتبت قدم بر فلک می‌نهاد هذیاناتی که نه حد امثال او باشد برزقان می‌رانده و از غایت حماقت و فرط جهالت سخن‌هایی که ماده وحشت و سرمایه مقالت بوده می‌گفته. از آن سبب [سبب نامه نوشتن سرقوتی بیگی به قداق که در قورپلتای حاضر شود] مستشعر بوده پای کشیده کرد و سر بنهاد به علت رنجوری. و به چند نوبت دیگر ایلچیان باز می‌فرستادند هم تن در نداد» (جوینی، ۱۳۸۵: ج ۱، ص ۳۰۶).

موسویان و خاتمی درباره معنای متن مورد نظر سکوت کرده‌اند؛ ولی عباسی و مهرکی در خصوص معنای مورد نظر به معنای کلمات بسنده کرده و چنین گفته‌اند: پای کشیده داشتن: کنایه است از توقف و درنگ کردن. سر نهادن: سر بر زمین نهادن مجازاً تمارض کردن. تن فرادادن: قبول کردن (جوینی، ۱۳۹۱: ج ۱، ص ۴۰۹).



باید به این نکته توجه داشت که اصطلاح «پای کشیده داشتن» در بیان چگونگی درازکردن پاها برای نشان دادن مریضی است و توضیح‌های عباسی و مهرکی درباره معنای این اصطلاح ناصحیح است؛ همچنین اصطلاح «سرنهادن» به معنای سربر روی بالشت نهادن است و در ادامه تمام متن «پای کشیده کرد و سر بنهاد به علت رنجوری» مجازاً به معنای تمارض است نه فقط اصطلاح «سرنهادن». همچنین اصطلاح «تن فراندادن» در متن آمده است که به معنای قبول نکردن است که عباسی و مهرکی آن را «تن فرادادن» ضبط کرده‌اند که ناصواب است (همان: ص ۴۰۹).

۱۹-۱. «بیسو دائماً به شرب مشغول بود، هشیاری ندانستی و مستی، عادت داشتی از بام تا شام شراب خوردی چون او متمکن شد با حبش عمید سبب موافقت او با «قرا» در خشم بود و قاصد او، در اول حالت، حبش عمید پسران خود را به پسران جغتای داده بود و هر یک را به یکی از پادشاه‌زادگان نامزد کرده بود» (جوینی، ۱۳۸۵: ج ۱، ص ۳۱۴).

در سکوت خاتمی و عباسی و مهرکی، موسویان کلمه «حالت» را به معنای «مرگ» دانسته است (همان: ص ۳۱۴).

شاید خاتمی و عباسی و مهرکی از معنای این کلمه آگاهی داشته‌اند که جانب سکوت اختیار کرده‌اند؛ زیرا بدیهی است که توضیحات موسویان ناصحیح است؛ چرا که ترکیب «اول حالت» در متن یادشده، به معنای «در آغاز کار و ابتدای برخورد و تقابل بیسو با حبش عمید» است.

## ۲. نقدی بر نقدها

۲-۱. «ابتدا فرمود تا بعضی را که بنات امرا بودند، جدا کردند و تمامت حاضران را یاسارسانیدند که با ایشان خلوت کنند. و از آن جملت دو دختر چون ماه فرو شد. و باقیات صالحات را در پیش اردو صف صف بایستایند. آنچه لایق اردو بود با حرم فرستادند و قومی به اصحاب فهود و جوارح دادند و بعضی را به هرکس از ملازمان درگاه و چندی را به خرابات و رسول خانه فرستادند تا خدمت صادر و وارد کنند و آنچه باقی ماندند فرمان شد تا هرکس که حاضر بود از مغول و مسلمان در ربودند» (همان: ص ۲۸۶).

یحیی‌کاردگر در ضمن مقاله‌ای به نام «نقدی بر تعلیقات تاریخ جهانگشا» معنای اصطلاح «اصحاب فهود و جوارح» را «جوانان» دانسته است (کاردگر، ۱۳۸۶: ص ۱۷۵).

صرف نظر از معنای لغت‌نامه‌ای دو اصطلاح «اصحاب فهود و جوارح» که به معنای نگهبانان حیوانات شکاری است، آنچه به نظر می‌رسد این است که دکترا دگر اصلاً به جمله یادشده و دنباله آن هیچ توجهی نکرده‌اند تا متوجه شوند که در جهت بی‌احترامی به دختران قبیله یادشده دستور داده شد تا با عده‌ای از آنها خلوت شود «و تمامت حاضران را یاسارسانیدند که با ایشان

خلوت کنند» و عده‌ای دیگر را به متصدیان شغل‌های پست دادند «قومی به اصحاب فهود و جوارح دادند» و تعدادی را به فاحشه‌خانه و رسول‌خانه‌ها در جهت استفاده جنسی از آنها فرستادند «و چندی را به خرابات و رسول‌خانه فرستادند تا خدمت صادر و وارد کنند» و باقی‌مانده دختران را نیز به مغولان و افرادی که در اردوی قآن حاضر بودند در جهت استفاده جنسی هدیه کردند «و آنچه باقی ماندند فرمان شد تا هر کس که حاضر بود از مغول و مسلمان در ربودند».

همچنین جالب است که بدانیم دهخدا نیز برای کلمه «فهود»، معنای «متصدی شغل جانورداری و پست» را اراده کرده است و دقیقاً همین قسمت از تاریخ جهانگشارا برای استشهداد برای معنای اراده شده بیان کرده است (لغت‌نامه).

جوینی نیز از معنای اصطلاح «جوارح» حیوانات وحشی را خواسته است؛ آنجا که می‌گوید: «وکزلی رامحقق شد رکه او را در شهر راه نخواهد بود و اصفهید به شادیاخ رسید و سلطان در هرات است مانند مرغ حلق بریده طپیدن گرفت و چون آهواز جوارح و صیادان رمیدن و از فعلات خود پشیمان شد» (جوینی، ۱۳۸۵: ج ۲، ص ۴۲۵).

بنابراین با توجه به توضیح‌های بیان شده تردیدی نیست اصطلاح «اصحاب فهود و جوارح» به معنای کسانی است که متصدی شغل‌های پست بودند نه جوانان.

۲-۲. «فرمان رسانیدند تا کاپیناً من گانا هرکس که در زرنوق بود از صاحب کلاه و دستار و مقنع به معجرو خمار بیرون آمدند و حصار را صحرا کردند و بعد از احصای جماجم، فنیان و شبان را به حشر بخارا تعیین کردند و دیگران را اجازت مراجعت با خانه داد» (جوینی، ۱۳۸۵: ج ۱، ص ۱۸۵).

یحیی‌کاردگر در مقاله‌ای به نام «نقدی بر تعلیقات تاریخ جهانگشا» در توضیح معنای متن یاد شده نوشته است: منظور جوینی از واژه «جماجم» همانا «سران و مهتران» قبیله بوده است (کاردگر، ۱۳۸۶: ص ۱۷۵).

برای گره‌گشایی از معنای متن مورد نظر و نقد نظر دکتر کاردگر باید بیان کنیم حرص و اشتیاق جوینی در استفاده از آرایه‌های شعری در نثر فنی باعث شده است در متن یاد شده با استعانت از مجاز جزء از کل، با ذکر واژه «جماجم» صورت شخص و کالبد همه مردم زرنوق را اراده کند و دکتر کاردگر از این خصوصیت سبکی جوینی غافل بوده‌اند.

به عبارت دیگر کاردگر هیچ توجهی به متن یاد شده نکرده‌اند تا مشاهده کنند که دستور داده شده است تا همه اهالی زرنوق به صحرا بیایند «و فرمان رسانیدند تا کاپیناً من گانا هرکس که در زرنوق بود از صاحب کلاه و دستار و مقنع به معجرو خمار بیرون آمدند» و پس از شمارش همه آنان «جماجم»، جوانانی که قدرت نیروی کار مجانی و سپر انسانی را داشتند، برای تسخیر شهر بخارا

انتخاب شدند و سپس بقیه اهالی زرنوق به خانه‌های خود برگردند (همچنین نک: مقاله «ادبیت تاریخ جهانگشا»، حبیب‌الله عباسی، ۱۳۸۰: ص ۱۳۹).

۲-۳. «وعلی‌خواجه که از قردوان بخارا بود و از قدیم بازپیش از خروج به خدمت ایشان افتاده بود به امارت و ایالت آن منصوب کردند و مصلحت آن ولایت به کفایت او موقوف» (جوینی، ۱۳۸۵: ج ۱، ص ۱۷۷).

علامه قزوینی در نسخه تصحیح شده توسط خود درباره معنای واژه «قردوان» در پاروقی علامت سؤال گذاشته‌اند (جوینی، ۱۳۸۵: ج ۱، ص ۶۹). ایشان در ادامه در قسمت تعلیقات، نام «قردوان» را در فهرست رجال آورده است و در برابر آن نیز علامت سؤال گذاشته‌اند (همان: ص ۲۶۹).

موسویان که کتاب تاریخ جهانگشارا از روی نسخه تصحیح شده علامه قزوینی شرح کرده است، درباره معنای این کلمه نوشته است: «قردوان: یکی از محال بخارا (جوینی، ۱۳۸۵: ج ۱، ص ۱۷۷).

در کتاب جامع التواریخ مثل همین عبارت تاریخ جهانگشا نقل شده است و به جای واژه «قردوان»، واژه «فرزندان» جایگزین شده است: «و بعد از آن علی‌خواجه را که از فرزندان بخارا بود و پیش از خروج ببندگی چنگیز آمده به ایالت آنجا نصب کرده» (خواجه فضل‌الله، ۱۳۷۴: ج ۱، ص ۳۵۵).

خیرالله محمودی در مقاله‌ای با عنوان «تأملی بر چند واژه مبهم تاریخ جهانگشا» درباره واژه «قردوان» نوشته است: از آنجاکه علامه قزوینی در برابر این واژه علامت سؤال گذاشته‌اند، لذا در جهت پیوند معنایی برقرار کردن بهتر است به جای واژه «قردوان»، واژه نسخه بدلی «سروران» را جایگزین کنیم و متن را به این شکل «علی‌خواجه که از سروران بخارا بود» تلقی کنیم (محمودی، ۱۳۸۴: ص ۱۴۸).

معنای اراده شده توسط علامه قزوینی ناصحیح و پیشنهاد جایگزینی واژه‌ها توسط محمودی نیز نادرخور است و جایگزینی واژه‌ها توسط نویسنده جامع التواریخ نیز ناصحیح است. لغت‌نامه دهخدا به نقل از کتاب محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی از استاد سعید نفیسی، صورت صحیح این واژه را «عجدوان» ضبط کرده است که صحیح است و درباره کیفیت این دیه چنین می‌گوید: «قردوان از قرای بخارا بود و دیه‌ی بود بزرگ مانند شهری برشش فرسنگی بخارا که خواجه عبد‌الخالق قردوانی عارف معروف قرن ششم در آنجا ولادت یافته و در آنجا مدفون شده است» (نفیسی، ۱۳۶۲: ص ۱۶۱).

همچنین رضاقلی‌خان هدایت در تذکره ریاض العارفین درباره این دیه چنین می‌گوید: «مقدم سلسله خواجگان و مسلم زمره زیرکان. از خلفای شیخ ابویوسف همدانی. مولد و مدفن او، ده عجدوان از ولایات بخارا و آن دهی است بزرگ برشش فرسنگی بخارا واقع است» (هدایت، ۱۳۸۵: ص ۱۲۵). بنابراین ترکیب «قردوان بخارا» به معنای قریه‌ای است که به اصطلاح از توابع و اعمال بخارا بوده

است و این‌گونه اضافه کردن اسم روستا یا قریه به شهری که از توابع آن به حساب می‌آمده است (اضافه انتساب)، در کتاب‌های نگاشته شده در قرن هفتم استعمال شده است.

سعدی در گلستان می‌فرماید: «سالی از بلخ بامیانم سفر بود و راه از حرامیان پرخطر» (سعدی، ۱۳۸۴: ص ۱۶۱).

بنابراین معنای متن «علی خواجه که از قردوان بخارا بود و از قدیم باز پیش از خروج به خدمت ایشان افتاده بود به امارت و ایالت آن منصوب کردند»، چنین می‌شود: علی خواجه که از اهالی قریه قردوان که از توابع بخارا بود و پیش از خروج چنگیز به خدمت مغولان رفته بود، پس از استخلاص جند-و با توجه به شناخت کامل و اعتمادی که مغولان به او داشته بودند- از طرف مغولان به عنوان حاکم شهر جند تعیین شد.

۴-۲. «تا ناگاه سواری چند معدود بر منوال دود دویدند که به دروازه رسید و به راندن چهارپای مشغول شد. جمعی کوتاه‌نظران بطر گرفته پنداشتند که ایشان از راه حماقت همین چند معدود آندند تا به بازی چنین گستاخی کرده و ندانستند که از پس آن بلاهاست و در پس آن عقبه عقیها و در عقب آن عذاب‌ها» (جوینی، ۱۳۸۵: ج ۱، ص ۹۸).

خیرالله محمودی در مقاله خود با عنوان «تأملی بر چند واژه مبهم تاریخ جهانگشا» پیشنهاد داده‌اند اگر نویسنده «عقاب‌ها» را به جای واژه نسخه اساسی «عقیها» قرار دهیم، صورت تصحیح علامه قزوینی مناسب‌تر و معنایی قابل قبول‌تر به دست می‌آید (محمودی، ۱۳۸۴: ص ۱۵۰).

در حالی که موسویان نیز در تعلیقات چنین پیشنهادی را داده است و عباسی و مهرکی در تصحیح مجدد تاریخ جهانگشا، واژه نسخه بدلی «عقاب‌ها» را جایگزین واژه نسخه اساسی «عقیها» کرده‌اند (جوینی، ۱۳۸۵: ج ۱، ص ۲۵؛ جوینی، ۱۳۹۱: ج ۱، ص ۹۲).

در ادامه با دو دلیل به این نتیجه می‌رسیم که دیدگاه محمودی و موسویان درباره پیشنهاد و اقدام عباسی و مهرکی در جایگزین کردن واژه نسخه بدلی «عقاب‌ها» به جای واژه نسخه اساسی «عقیها» وجهی ندارد.

دلیل اول: ضبط واژه «عقیها» که در نسخه اساسی آمده است، هم معنایی مقبول دارد و هم به لحاظ زیبایی‌شناختی، برزنده متن است؛ زیرا خواست جوینی از معنای متن «و ندانستند که از پس آن بلاهاست و در پس آن عقبه عقیها و در عقب آن عذاب‌ها» این است که بگوید: کوتاه‌نظران اهل خوارزم با دنبال کردن مغولان و با توجه به اینکه می‌خواستند آنها را بکشند، ندانستند که در پس آن مانع «عقب = کشتن مغولان»، موانع «عقیها» وجود دارد و در پس آن مشکل، مشکلات و سختی‌های دیگر.

دلیل دوم: با توجه به علاقه جوینی به صنایع بدیعی، در عبارت یادشده جوینی بین سه واژه «عقب» و «عقبه» و «عقیها» جناس ناقص افزایشی برقرار کرده است و اگر واژه نسخه بدلی «عقاب‌ها»

را جایگزین واژه نسخه اساسی «عَقَبِهَا» کنیم، لطف سخن جوینی از بین می‌رود. بنابراین در این عبارت، ضبط «عَقَبِهَا» جمع عَقَبه و به معنای مانع و کار سخت و دشوار ارجح است و معنای عبارت روشن و این معنا برای کلمه «عَقَبِهَا» در لغت‌نامه دهخدا نیز ضبط شده است (لغت‌نامه).

۲-۵. «و از این دلیلی واضح تر و بی‌نتی لایح تر هست که طایفه مغولان پیش از آنک کوس دولت چنگزخان و اروغ او فرو کوبند کار ایشان بر چه منوال بود است و ایشان در چه معرضی؟ و اکنون که میاه اقبال در انهار مراد ایشان جاری است و سپاه محنت و غم در منازل و مراحل معارضان و معاندان - که خسروان جبار و شاهان نامدار بودند - چگونه طاری و زمانه به چه نوع دست خوش آن طایفه است و جهان از آن جماعت جهان؛ اسیر امیر و امیر اسیر شده» (جوینی، ۱۳۸۵: ج ۱، ص ۱۲۳). عباسی و مهرکی درباره معنای واژه «دست خوش» چنین نوشته‌اند: مسخر، مطیع، رام (جوینی، ۱۳۹۱: ج ۱، ص ۲۴۷).

یحیی‌کاردگر در نوشتار خود با عنوان «نقدی بر تعلیقات تاریخ جهانگشا» بر درستی معنای اراده شده توسط عباسی و مهرکی صحه گذاشته است (کاردگر، ۱۳۸۶: ص ۱۷۲).

با توجه به قرینه متن «اسیر امیر و امیر اسیر شده» و همچنین قرینه متن تمجید از پادشاهان خوارزمشاهی توسط جوینی: «خسروان جبار و شاهان نامدار» و همچنین کینه‌ای که جوینی از مغولان به دل داشته است (نک: مقاله «مغول ستیزی در تاریخ جهانگشا»، احمد خاتمی) به نظر می‌رسد منظور جوینی از معنای ترکیب «دست خوش» همانا «ملعبه و بازیچه دست کسی شدن» است و این معنا برای واژه «دست خوش» در لغت‌نامه دهخدا نیز بیان شده است (لغت‌نامه).

### ۳. نقدی بر ابیات عربی به کاررفته در تاریخ جهانگشا

۳-۱. «وَمَا تَسْتَوِي أَحْسَابُ قَوْمٍ تُوَوَّرْتُ قَدِيمًا وَأَحْسَابُ نَبْتِنِ مَعَ التَّبَلِ» (جوینی، ۱۳۸۵: ج ۱، ص ۱۱۱).

موسویان درباره معنای بیت یادشده، به اشتباه فعل «تُوَوَّرْتُ» را که مجهول است، معلوم معنا کرده است و در ادامه فاعل فعل «نَبْتِنِ» را «قوم و کسان» پنداشته است و چنین نوشته است: اصل و نسب قومی که از قدیم دارای وراثت بوده با اصل و نسب کسانی که مثل گیاهان هرزه روییده‌اند برابر نیست (همان: ص ۱۱).

خاتمی نیز مانند موسویان فعل مجهول «تُوَوَّرْتُ» را معلوم معنا کرده و فاعل فعل «نَبْتِنِ» را «قوم و کسان» پنداشته است و بیت یادشده را این‌گونه معنا کرده است: اصل و نسب قومی که از قدیم دارای وراثت بوده، با اصل و نسب کسانی که مثل گیاهان هرزه روییده‌اند [کنایه از افراد تازه به دوران رسیده] برابر نیست (جوینی، ۱۳۸۷: ص ۱۷۹). ولی عباسی و مهرکی فاعل فعل «نَبْتِنِ»

رابطه درستی «حسب و نصب» پنداشته‌اند؛ ولی در ادامه فعل مجهول «تُوورِنَتْ» را با معلوم معناکردن، و بیت یادشده را این‌گونه شرح کرده‌اند: و برابر نیست حسب و نسب‌های قومی که از گذشته از یکدیگر به ارث برده‌اند با حسب‌هایی که با سبزه‌ها روییده‌اند (جوینی، ۱۳۹۱: ج ۱، ص ۲۲۷).

بدون هیچ‌گونه توضیح اضافی، معنای صحیح بیت یادشده چنین است: اصل و نسب و حسب‌های قومی که از روزگار کهن به میراث برده شده است، با اصل و نسب و حسب‌هایی که همراه با تره‌ها یا قارچ‌ها یا گیاهان هرزه از زمین روییده و بی‌ریشه است، یکسان نیست.

۲-۳. «خَاصَّ الدُّجَى وَرَوَاقُ اللَّيْلِ مَسْدُولٌ بَرَقُ كَمَا أَهْتَأَ مَاضِيَّ الحَدِّ مَسْفُولٌ» (جوینی، ۱۳۸۵: ج ۱، ص ۱۷۹).

موسویان درباره معنای بیت یادشده چنین گفته است: درحالی که پرده شب انداخته شده بود، برقی همانند برقی که از شمشیر سیفلی شده می‌جهد فرود آمد (همان: ص ۱۷۹). خاتمی نیز در تحلیل معنایی ناقص تری و تا حدودی شبیه موسویان چنین گفته است: تاریکی فرود آمد و درحالی که پرده شب انداخته شده بود، برقی که از شمشیر سیفلی شده می‌جهد فرود آمد (جوینی، ۱۳۸۷: ص ۲۶۸). در نهایت عباسی و مهرکی درباره این بیت در تحلیل بسیار ناقص‌تر چنین گفته‌اند: تاریکی فرود آمد و سرپرده شب فرو افتاد. برقی بود همانند برقی که از شمشیر تیز سیفلی یافته بجهد (جوینی، ۱۳۹۱: ج ۱، ص ۳۰۷).

توضیحات معنایی تمام استادان ناصحیح است. بی‌تردید جمله «رواق اللیل مسدول»، جمله‌ای حالیه است؛ همچنین با توجه به اینکه «الدُّجَى» مفعول «خاص» و «برق» فاعل «خاص» است، معنای دقیق بیت یادشده چنین است: درحالی که رواق و پیشگاه خانه شب پرده آویز بود، برقی همانند برقی که از جنبش شمشیری تیز و سیفلی داده به وجود آید، به وجود آمد و سینه تاریکی را شکافت.

۳-۳. «يَقُودُ الحَمِيصِ المَجْرُ عَصُ بِهِ القَلَا وَأَصْبَحَ هَامُ الأَكْمِ وَهُوَ مُسْفَدٌ» (جوینی، ۱۳۸۵: ج ۱، ص ۲۵۱).

سید محمد دشتی در نوشتار خود با عنوان «نقدی بر شرح مشکلات تاریخ جهانگشای جوینی»، توضیحات خاتمی را ناصحیح و معنای بیت یادشده را این‌گونه صحیح دانسته است: آزاد مرد، لشکرکاملی را که بیابان به آن تنگ می‌شود رهبری می‌کرد و صبحگاهان مرده بود، درحالی که گردنش بریده شده بود» (دشتی، ۱۳۷۷: ص ۳).

معنای دشتی ناصحیح است. در معناکردن بیت یادشده باید به این دو نکته توجه داشت: اول: به نقل از لغت نامه یکی دیگر از معنای واژه «المَجْر»، «سپاه کلان» است که برای این واژه در این بیت همین معنا درخور است (لغت نامه).

دوم: دربارهٔ واژهٔ «خمیس» بایسته است بدانیم لشکری را بدین نام خوانند که به جهت انبوهی هر پنج رکن سپاه، یعنی مقدمه، قلب، میمنه، میسره و ساقه را داشته باشد و این معنا در لغت‌نامه ضبط است و همین معنا برای این واژه در این بیت درخور است (لغت‌نامه). بنابراین معنای صحیح بیت یادشده که دربارهٔ لشکرکشی قآن برای فتح ختای است، چنین می‌باشد: آمد و ح - قآن [لشکری گران راهبری می‌کند که ارکان پنج‌گانه را یک‌جا دارد؛ چنان‌که صحرای هموار از انبوهی آن تنگ می‌آمد و شکاف برمی‌داشت و به پیشانی تپه‌ها، و بلندی پشته‌ها بدل می‌شد.

### نتیجه

تاریخ جهانگشای جوینی یکی از مهم‌ترین آثار منثور کلاسیک گسترهٔ ادب فارسی است که هم به دلیل بُعد تاریخی و هم بُعد ادبی و نثر شاعرانه‌اش، از اهمیت خاصی برخوردار است؛ تاکنون برای این کتاب، شرح‌ها و مقالات متعددی دربارهٔ نقد مطالب آن نوشته شده است؛ ولی چنان‌که در این جستار بیان گردید، با بررسی این شرح‌ها و مقاله‌ها روشن شد شارحان گرانقدر و دیگر استادان صاحب‌نظر در برخی موارد هر کدام به فراخور کوشش خود چنان‌که باید، نتوانسته‌اند معنای عبارت و متن‌های این اثر را به درستی تبیین و تشریح کنند؛ از این رو هنوز تارسیدن به متنی منقح و شرحی پیراسته و بسامان برای این کتاب با ارزش، راه درازی در پیش است؛ به همین دلیل نگارنده در این جستار بر آن بود با تکیه بر قراین درون‌متنی و برون‌متنی، برای کلمات و متن‌های این اثر، معنایی درخورتر و سازوارتر ارائه کند.

### کتاب‌نامه

- ابن منظور، محمد بن مکرّم (۱۳۶۲)؛ لسان العرب؛ قم: نشر ادب حوزه.
- انوری، حسن (۱۳۸۲)؛ فرهنگ بزرگ سخن؛ ج ۲، تهران: سخن.
- انیس، ابراهیم و دیگران (۱۳۷۲)؛ المعجم الوسیط؛ ج ۴، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- بهار، محمد تقی (۱۳۳۷)؛ سبک‌شناسی نثر؛ ج ۳، ۶، تهران: امیرکبیر.
- ثروت، منصور (۱۳۶۲)؛ تحریری نواز تاریخ جهانگشای جوینی؛ ج ۱، تهران: امیرکبیر.
- جوینی، عطاملک (۱۳۸۵)؛ تاریخ جهانگشا؛ تصحیح: محمد قزوینی؛ ج ۴، تهران: دنیای کتاب.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۵)؛ تاریخ جهانگشا؛ تصحیح: محمد قزوینی و توضیح شاهرخ موسویان؛ ج ۱، تهران: دستان.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۷)؛ تاریخ جهانگشا؛ به کوشش: احمد خاتمی؛ ج ۲، تهران: پایا.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۱)؛ تاریخ جهانگشا؛ مقدمه و تصحیح و تعلیقات: حبیب‌الله عباسی و ایرج مهرکی؛ ج ۳، تهران: زوّار.
- خطیب رهبر، خلیل (۱۳۷۳)؛ گزیدهٔ تاریخ جهانگشای جوینی؛ ج ۱، تهران: مهتاب.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷)؛ لغت‌نامه؛ زیر نظر محمد معین و سید جعفر شهیدی؛ ج ۲، تهران: دانشگاه تهران.
- رشیدالدین، فضل‌الله (۱۳۷۴)؛ جامع التواریخ؛ به کوشش: بهمن کریمی؛ تهران: اقبال.
- سعدی، مصلح‌الدین (۱۳۸۴)؛ گلستان؛ به کوشش: غلامحسین یوسفی؛ ج ۷، تهران: خوارزمی.
- شرتونی، سعید الخوری البستانی (۱۴۰۳)؛ اقرب الموارد فی فصیح العربیه و الشوارد؛ قم: کتابخانهٔ حضرت آیت‌الله

العظمی مرعشی نجفی.

شعار، جعفر (۱۳۶۸)؛ گزیده تاریخ جهانگشای جوینی؛ ج ۱، تهران: بنیاد.

\_\_\_\_\_ (۱۳۷۹)؛ سبک‌شناسی نثر؛ ج ۴، تهران: میترا.

عبوقی، (۱۳۴۳)؛ منظومه ورقه و گلشاه؛ به کوشش ذبیح‌الله صفا؛ تهران: انتشارات تهران.

فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی (۱۳۸۴)؛ دستورخط فارسی؛ مصوب فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی؛ ج ۴، تهران: فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی.

فریومدی، ابن‌یمین (۱۳۴۴)؛ دیوان اشعار؛ به کوشش: حسینعلی باستانی‌راد؛ ج ۱، تهران: سنایی.

قطران تبریزی، حکیم ابومنصور (۱۳۶۲)؛ دیوان اشعار؛ به کوشش محمد نخجوانی؛ ج ۱، تهران: ققنوس.

کسایب مروزی، مجدالدین ابوالحسن (۱۳۸۱)؛ زندگی‌اندیشه و شعراو؛ به کوشش محمدامین ریاحی؛ ج ۱، تهران: علمی.

کرمانی، صابر (۱۳۹۴)؛ رباعیات ابوالسعید ابوالخیر؛ ج ۸، تهران: اقبال.

محمد زیدری نسوی، شهاب‌الدین (۱۳۹۰)؛ نفثة المصدور؛ به کوشش امیرحسین یزدگردی؛ تهران: توس.

معین، محمد (۱۳۷۵)؛ فرهنگ لغت؛ ج ۹، تهران: امیرکبیر.

\_\_\_\_\_ (۱۳۷۷)؛ چهارمقاله، طبق نسخه تصحیح‌شده محمد قزوینی؛ توضیح: محمد معین؛ ج ۱۱، تهران: امیرکبیر.

منشی، نصرالله (۱۳۸۵)؛ کلیده و دمنه؛ به کوشش مجتبی مینوی طهرانی؛ ج ۲۹، تهران: امیرکبیر.

منوچهری دامغانی، ابوالنجم احمد بن قوص (۱۳۳۸)؛ دیوان اشعار؛ به کوشش محمد دبیرسیاقی؛ ج ۲، تهران: زوار.

هجویری، علی بن عثمان (۱۳۸۹)؛ کشف المحجوب؛ به کوشش محمود عابدی؛ ج ۶، تهران: سروش.

هدایت، رضاقلی‌خان (۱۳۸۵)؛ تذکره ریاض العارفین؛ به کوشش ابوالقاسم رادفر؛ تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

## فهرست مقالات

انزایی نژاد، رضا (۱۳۷۶)؛ «نقدی بر کتاب شرح مشکلات تاریخ جهانگشای جوینی»؛ آیین پژوهش، ش ۸.

خاتمی، احمد (۱۳۸۹)؛ «مغول‌ستیزی در تاریخ جهانگشا»؛ پژوهش نامه علوم انسانی، ش ۸.

دشتی، سیدمحمد (۱۳۷۷)؛ «نقدی بر شرح مشکلات تاریخ جهانگشای جوینی»؛ کیهان فرهنگی، ش ۱۴۴.

ذکاوتی قراگزلو، علی‌رضا (۱۳۷۴)؛ «شرح مشکلات تاریخ جهانگشای جوینی»؛ نشر دانش، ش ۱۵.

راشد محصل، محمدرضا (۱۳۷۳)؛ «اشاره توضیحی به دو تمثیل در مقدمه تاریخ جهانگشا»؛ مجله ادبیات مشهد، ش ۱۵.

راموز، کمال (۱۳۹۲)؛ «نقدی بر شرح کتاب تاریخ جهانگشای جوینی»؛ کتاب ماه ادبیات؛ سال دوم، ش ۲۰، پیاپی ۱۳۴.

شکیب، محمود (۱۳۷۳)؛ «نقد کتاب شرح مشکلات تاریخ جهانگشای جوینی»؛ آشنا، سال چهارم، ش ۲۰.

عباسی، حبیب‌الله (۱۳۸۰)؛ «ادبیت تاریخ جهانگشای جوینی»؛ ضمیمه مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تربیت معلم، ش ۳۲.

کاردگر، یحیی (۱۳۸۶)؛ «نقدی بر تعلیقات تاریخ جهان‌گشا»؛ مجله پژوهش‌های ادبیات عرفانی؛ ش ۴.

محمودی، خیرالله (۱۳۸۴)؛ «تأملی در چند واژه مبهم تاریخ جهانگشا»؛ نشریه علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز، دوره ۲۲، ش ۳.

منصوری، مجید (۱۳۸۷)؛ «نقد و بررسی تاریخ جهانگشای جوینی شرح موسویان»؛ آیین پژوهش، ش ۱۱۳.

واعظ، سعید (۱۳۸۳)؛ «پژوهشی در ابیات عربی تاریخ جهانگشا ج ۱»؛ مجله زبان و ادب، ویژه‌نامه زبان و ادب و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات فارسی و زبان‌های خارجی، ش ۱۹.